

بررسی سیاستهای استعماری انگلیس در افغانستان

دکتر یوسف متولی حقیقی[#]

نگاهی به سیاستهای استعماری انگلستان در افغانستان^۱

کشور افغانستان، به رغم دارا بودن موقعیت استراتژیک و برخورداری از برخی منابع غنی شناخته شده و همچنین دارا بودن توانمندیهای توسعه، هنوز نتوانسته از رشد لازم در عرصه‌های مختلف اجتماعی، اقتصادی و صنعتی برخوردار باشد. این امر — توسعه‌نیافتگی — می‌تواند چند علت داشته باشد:

۱. طبیعت سخت و کوهستانی افغانستان و کمبود جلگه‌های هموار؛
۲. راه نداشتن به آبهای جهانی؛
۳. فقدان و یا شناسائی نشدن منابع شاخص انرژی چون نفت و گاز؛
۴. تنوع قومی و نژادی، و در نتیجه، رقابتهای زیانمند و درگیریهای متعدد بین گروههای مذهبی و زبانی.

[#] استادیار گروه تاریخ دانشگاه آزاد اسلامی بجنورد

۱. خلاصه این مقاله در همایش بررسی تحولات افغانستان در یکصد سال اخیر، که در تاریخ ۲۶ آذر ۱۳۸۵ در مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران برگزار شد، قرائت گردید.

شاید عوامل بالا در کند کردن روند توسعه مؤثر بوده باشند؛ اما با توجه به اینکه کشورهای با دارا بودن همین ویژگیها مسیر توسعه را طی کرده اند، امروزه این عوامل را نمی‌توان عوامل اصلی توسعه‌نیافتگی به شمار آورد. قدر مسلم این است که آنچه این وضعیت را تشدید نموده و به افغانها فرصت استفاده بهینه از منابع موجود را نداده و، در مجموع، زمینه‌های شکوفایی و بالندگی را در عرصه‌های مختلف از آنها گرفته، مسئله عملکرد قدرتهای استعماری در افغانستان بوده است. این کشور در طی سه قرن اخیر شاهد حضور مستقیم سیاسی و نظامی سه قدرت بزرگ جهانی در خاک خود بوده است. در سده ۱۹ و تا نیمه قرن ۲۰ انگلستان، در نیمه دوم قرن بیستم شوروی و در سالهای نخستین قرن بیستم ویکم آمریکا، مستقیماً در افغانستان حضور نظامی داشته‌اند. امری که در کمتر کشور دیگری می‌توان نمونه آن را پیدا کرد. در این میان، رقابت دو قدرت استعماری انگلیس و روس (اعم از روسیه تزاری و یا اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی) در افغانستان، بزرگ‌ترین ضربه‌ها را به استقلال و حاکمیت ملی و، در نتیجه، سیاست، اقتصاد و فرهنگ افغانستان وارد نموده است. بررسی تاریخ معاصر افغانستان نشان می‌دهد که عامل خارجی به مراتب مؤثر تر از مجموعه عوامل داخلی در روند توسعه‌نیافتگی این کشور بوده است.

از میان قدرتهای استعمارگر اروپایی، اولین کشوری که به سیاست خارجی افغانستان توجه داشت و، در نتیجه، زودتر از دیگران در امور داخلی افغانستان دخالت کرد و بیشترین تأثیر را در عقب‌ماندگی افغانستان داشت، حکومت انگلستان بود. کمپانی هند شرقی انگلیس، که در آغاز قرن هفدهم میلادی به فرمان الیزابت پادشاه وقت انگلستان و به منظور گسترش بازرگانی در مشرق‌زمین تأسیس شده بود،^۱ در راستای تأمین منافع سهام‌داران خود تا اواخر سده هجدهم توانسته بود نفوذ سیاسی، نظامی و اقتصادی خود را در سطح گسترده‌ای از سرزمین هند توسعه دهد. کارگزاران این شرکت، که در واقع نمایندگان دربار انگلیس بودند، در راستای دستیابی به منافع هرچه بیشتر بر آن بودند تا ضمن دست‌نشانده ساختن حکام مغولی هند، حکومت‌های مقتدر

۱. غلامرضا وره‌رام، «کمپانی انگلیسی هند شرقی در ایران»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، س ۱۸، ش ۳ (۱۳۶۴)، ص ۴۶۹.

محلی و قبایل مخالف خود را نابود کنند. مسدود نمودن راهها و محورهای نفوذ به هند مهم‌ترین سیاست آسیایی انگلستان در قرن ۱۹ بود. ایران و افغانستان هم راههای نفوذ به هند را در اختیار داشتند و هم خود می‌توانستند به یک رقیب برای انگلستان در هند تبدیل شوند؛ اما تهدیدی که از جانب افغانستان در مورد منافع انگلیسیها در هندوستان وجود داشت به مراتب جدی‌تر بود. قدرت‌یابی زمانشاه در آغاز قرن نوزدهم در افغانستان، مقارن با اوج تلاشها و اقدامات انگلیسیها برای سلطه کامل بر اقوام و مناطق مختلف هندوستان بود.^۱ تلاشهای آشکار زمانشاه برای حمله به هندوستان از یک سو و کمک خواستن قبایل و حکومتهای مسلمان و غیرمسلمان شمال هند از او، از سوی دیگر، خواب انگلیسیها را آشفته کرد. هم‌زمان با تکاپوهای زمانشاه، ناپلئون بناپارت نیز تلاشهایی را برای حمله به هند از طریق ایران در پیش گرفت.

انگلیسیها برای رویارویی با این تهدیدات سیاستهای چند لایه‌ای را در افغانستان در پیش گرفتند. سیاستهای که تاریخ، سیاست، اجتماع، اقتصاد و فرهنگ افغانستان را تا سالیان سال تحت تأثیر خود قرار داد. مهم‌ترین رؤس این سیاستها عبارت بود از:

۱. تشکیل دولت حائلی بین متصرفات انگلستان در هند و دولت ایران که، با توجه به شکل‌گیری دولت جانشینان احمدشاه درانی، افغانستان می‌توانست این منظور را تأمین کند.

۲. تشکیل دولت حائلی بین متصرفات انگلستان در هند و دولت افغانستان که حمایت انگلیسیها از حکومت سیکها در پنجاب و، به ویژه، حکومت رنجیت سینگ در سر هند تا حدی می‌توانست به این سیاست جامه عمل بپوشاند.

۳. سیاستهای تدافعی به عنوان یک سیاست کوتاه مدت به جهت حذف رقبایی چون زمانشاه و رفع خطر ناپلئون از طرق مختلف؛ ایجاد درگیری میان ایران و افغانستان و انعقاد قراردادهای ضد فرانسوی با هر یک از این دو کشور از مهم‌ترین نمودهای این سیاست بود.

۱. یوسف متولی حقیقی، «افغانستان و ایران»، پژوهشی پیرامون روابط سیاسی و چالشهای مرزی از احمدشاه درانی تا احمدشاه قاجار. مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی، ۱۳۸۳. ص ۱۶۱.

۴. سیاستهای تهاجمی به عنوان یک سیاست دراز مدت که منجر به حضور نظامی انگلستان در افغانستان و در اختیار گرفتن سیاست خارجی این کشور در طی دهه‌های مختلف شد؛ مطابق این سیاست، افغانستان می‌باید، چه به طریق نظامی و چه از طریق روی کار آوردن دولتهای دست‌نشانده، در اختیار انگلستان قرار می‌گرفت و افغانیان بدون نظر انگلیس حق ایجاد رابطه سیاسی با دولتهای دیگر را نمی‌یافتند. این سیاست، به ویژه پس از نزدیک شدن روسیه به مرزهای افغانستان، بیشتر مورد توجه قرار گرفت. جنگهای سه‌گانه انگلستان و افغانستان را در راستای دستیابی به این سیاست می‌توان مورد توجه قرار داد.

۵. تفرقه‌اندازی میان گروهها و اقوام ساکن در افغانستان و به ویژه بین اهل سنت و شیعیان، پشتونها و غیرپشتونها، هزاره‌ها و غیر هزاره‌ها از دیگر سیاستهای استعماری انگلستان در افغانستان بود، سیاستی که در دراز مدت و حتی تا روزگار کنونی تأثیر خود را آشکارا نشان داده است.

۶. ایجاد اختلاف بین افغانستان و همسایگان مسلمان .

مجموع این موارد، سیاست اصلی انگلستان در افغانستان را، که به سیاست «افغانستان سپر بلا و مهم‌ترین وسیله دفاع از هندوستان»^۱ معروف شده بود، تشکیل می‌داد. از میان موارد شش‌گانه فوق موارد ۴ و ۵ بیشترین نتایج را برای انگلستان و تلخ‌ترین ثمرات را برای مردم افغانستان در پی داشته است.

همان‌گونه که در صفحات پیشین به آن اشاره شد، زمانشاه مقارن با اوجگیری تلاشهای انگلیسیها برای سلطه کامل بر هندوستان به قدرت رسید. انگلیسیها چند سال بعد از قدرت‌یابی زمانشاه، ارتش بزرگی برای تسخیر تمام هندوستان به وجود آوردند. این ارتش دولتهای هندی مهراته، نظام دکن و میسور را هدف قرار داده بود.^۲ حکومتهای محلی هند، ضمن مقاومت سرسختانه در برابر نیروهای انگلیسی، بر آن بودند تا از حکومتهای مسلمان و همسایه و حتی از قدرتهای استعماری دیگر بر ضد انگلیسیها

1. Rose Louise Greaves. Persia and the Defence of India A Study in the foreign policy of the third Marquis of Salisbury. London, University of London, the Atione Press 1959, 50.

۲. میر غلام محمد غبار. افغانستان در مسیر تاریخ. قم، احسانی، ۱۳۷۵. ج ۲، ص ۶۳۰.

کمک بگیرند. در این میان گروهی از راجه‌های هندی به این فکر افتادند که با کمک گرفتن از زمانشاه افغان، دست انگلیسیها را از سرزمین خود کوتاه کنند. این راجه‌ها ضمن برقراری روابط با زمانشاه و تقاضای کمک از او، پرداخت هزینه‌های لشکرکشی او به هندوستان را نیز متقبل شدند.^۱

زمانشاه، در راستای دستیابی به اهداف توسعه‌طلبانه خود و از سوی دیگر آزادسازی جماعت مسلمان از زیر سیطره انگلیسیهای مسیحی، بر آن شد تا با قبایل مهراته، از نیرومندترین قبایل هند و از مخالفان سرسخت کمپانی هند شرقی و سیاستهای استعماری انگلستان، متحد شود. آگاهی مارکیز ولزلی^۲ فرمانروای انگلیسی هند از این تصمیم در موقعیتی که نیروهای انگلیسی از یک سو با مهراتیها و از سوی دیگر با تیپو سلطان حاکم میسور — که مورد حمایت فرانسه، عثمانی و حکومت عمان بود — درگیر بودند، موجب نگرانی شدید انگلیسیها گردید.^۳ آنها در این موقعیت به چند علت — از جمله درگیر بودن در سرکوب مقاومت حکام و قبایل مختلف هندوستان، دشواری موقعیت طبیعی افغانستان که لشکرکشی به آنجا را مشکل می‌کرد — حمله به قلمرو زمانشاه را صلاح کار خود نمی‌دیدند. بحران ناشی از تهدیدات زمانشاه، سردمداران سیاست خارجی انگلستان را از وجود یک خطر بالقوه نسبت به منافع دراز مدت آنها در شبه قاره هند — یعنی افغانستان — آگاه کرد. آنها در همین راستا دو سیاست تدافعی و تهاجمی خود را — که قبلاً به آن اشاره شد — در مورد افغانستان در پیش گرفتند. اجرای این سیاستها مستلزم اجرای مجموعه برنامه‌هایی بود که آنها مورد توجه قرار دادند. غبار، مورخ معاصر افغان، این برنامه‌ها را در قبال سیاستهای انگلستان در افغانستان چنین بیان می‌کند:

سیاست انگلیس در افغانستان این بود که خواه به جنگ و خواه به سیستم ولسلی و خواه با تجزیه و تقسیم و خواه کنترل توسط حکومت افغانی، مملکت را به شکل پارچه پارچه شده و ضعیف و مجزا از جهان و متروک و منزوی نگه دارد. استقلال سیاسی و ارتباط او را با دول جهان معدوم نماید. از نشر تمدن و فرهنگ

۱. محمود محمود. *تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۱۹*. تهران، اقبال، ۱۳۶۲. ج ۱، ص ۱۱.

۲. M. Wellesley

۳. ابوالقاسم طاهری. *تاریخ روابط بازرگانی و سیاسی انگلیس و ایران*. تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۴، ج ۱، ص ۳۰۲.

جدید جلوگیری کند، ملت را در نفاق و خانه‌جنگی نگه دارد، دولت‌ها را طرف‌ت‌نفر مردم قرار داده مجبور به توسل به خود نماید... مخرب‌ترین سیاست انگلیس در افغانستان همانا کنترل کشور به واسطه امرای آن بود؛ زیرا در صورت استیلای مستقیم مردم کشور دشمن خارجی را تشخیص کرده و خط سیر خود را در برابر او معین کرده می‌توانستند در حالی که نفوذ دشمن، در زیر نقاب داخلی، این خط سیر را مغشوش می‌ساخت و تخریبات دوامدار راه خود را در بین جامعه افغانستان گشاده می‌رفت. این طرح انگلیس از اواخر قرن هیجدهم (دوره زمانشاه) تا اواسط قرن بیستم (ختم جنگ بین‌المللی دوم) چه در عمل نظامی و چه روش سیاسی و پروپاگندی و بالاخره با اعمال نفوذ مخفی، قدم به قدم در افغانستان تطبیق و تعقیب گردید. البته با یک گراف پراز نشیب و فراز»^۱

زمانی که شایع شد ناپلئون نماینده‌ای را به کابل فرستاده تا زمانشاه را در حمله به هند تحریک کند و آگاهی انگلیسیها از تصمیم ناپلئون در اتحاد با افغانها و به ویژه مردم قندهار در حمله به هند، آنها بر آن شدند تا از هر طریق ممکن به زمانشاه فشار وارد سازند.^۲ تحریک دولت ایران و فتحعلی‌شاه که بر سر مناطقی از خراسان بزرگ با زمانشاه ستیزه و ناسازگاری داشتند یکی از راه‌حلهای دولت انگلستان برای کاستن از خطر زمانشاه بود.

به همین دلیل مسئله خراسان از دیدگاه برخی از انگلیسیها به صورت امری حساس و حیاتی در آمده بود؛ زیرا آنها بر این باور بودند که حاکمیت هر یک از دو قدرت قاجار و زمانشاه بر خراسان منجر به در خطر افتادن تاج و تخت دیگری خواهد شد، و بنابراین، ترجیح می‌دادند که خراسان در دراز مدت صحنه رقابتهای ایران و افغانستان باشد و خود آنها به عنوان عنصر ثالث میان این دو کشور هم نژاد و هم زمان وهم فرهنگ واسطه صلح حکم باشند. کمپبل^۳، یکی از مأموران انگلیسی حاضر در ایران، در نامه‌ای به مقامهای بالادست خود نوشته بود که «از نظر مصالح بریتانیا» شاید «صلاح در آن

۱. غبار، ص ۷۲۷.

۲. متولی حقیقی، ص ۱۶۳.

باشد که خراسان مستقل بماند» و اختلاف ایران و افغانستان در مورد آن ادامه یابد.^۱ اختلافی که نزدیک به یک قرن و نیم روابط سیاسی ایران و افغانستان را تحت شعاع خود قرار داد. انگلیسیها، بر اساس این سیاست، نه تنها تضعیف افغانستان بلکه تضعیف ایران را نیز از طریق اختلاف و درگیری با همسایگان دنبال می‌کردند. آنها به خوبی می‌دانستند که حکام ایرانی، در درازنای تاریخ، لشکرکشیهای موفقیت‌آمیزی را از مسیر افغانستان به عنوان طبیعی‌ترین راه به هندوستان داشته و در صورت مساعد بودن موقعیت می‌توانند آنها را تکرار کنند. از بین بردن موقعیت مساعد حمله افغانها و یا ایرانیها تنها از طریق تضعیف و یا وابسته کردن این دو حکومت ممکن بوده است.^۲ انگلیسیها برای دستیابی به اهداف خود هر دوی این سیاست را مطلوب نظر خود یافته، تلاش گسترده‌ای را برای نیل به آنها در پیش گرفتند. چشم داشتن دو رقیب بزرگ استعماری آنها — فرانسه و روسیه — به هندوستان و تدارکات آنها برای حمله به این سرزمین از مسیر ایران و یا افغانستان و همچنین تقاضای کمک تیپوسلطان از حکومت ایران از طریق اعزام سفیری به تهران نیز بر پیچیدگی اوضاع و پریشان‌خاطری انگلیسیها افزوده بود.^۳ در این اوضاع و احوال انگلیسیها با سه خطر عمده: ۱. حمله زمانشاه به هندوستان؛ ۲. قیام تیپوسلطان و ۳. تلاشهای روسیه و فرانسه برای دستیابی به هند، روبه‌رو بودند. انگلیسیها پس از سرکوب جنبش تیپوسلطان در میسور، اولویت را به مقابله با زمان‌خان دادند. آنها برای مقابله با زمانشاه دو راه در پیش رو داشتند: یکی اعزام قوا به دهلی و پنجاب برای جلوگیری از پیشرفت زمانشاه در داخل هند و دیگری تهدید دولت زمانشاه از جانب یک دولت ثالث.^۴ از آنجایی که راه دوم آسان‌تر و کم‌هزینه‌تر بود انگلیسیها راه دوم را انتخاب کردند و با دولت نوپای قاجار، که بر سر مناطقی از شرق خراسان با افغانها اختلاف داشتند، ارتباط برقرار کردند. هدف از ایجاد

۱. عبدالهادی حائری. *نخستین رویارویی‌های اندیشه‌گران ایران با دورویی تمدن بورژوازی غرب*. تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۷. ص ۲۳۵.

۲. متولی حقیقی، ص ۱۶۳.

۳. میرزا محمدتقی لسان‌الملک سپهر. *ناسخ‌التواریخ* (سلاطین قاجاریه). به تصحیح و حواشی محمدباقر بهبودی. تهران، کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۵۳. ج ۱، ص ۱۰۷.

۴. میرمحمد صدیق فرهنگ. *افغانستان در پنج قرن اخیر*. مشهد، درخشش، ۱۳۷۱. ج اول، ص ۱۹۰.

این رابطه، تشویق ایران برای حمله به افغانستان به منظور جلوگیری از حمله زمانشاه به هند بود.

در سال ۱۲۱۴/۱۷۹۸ ه. ق، که خبر ورود زمانشاه به لاهور منتشر شد، لرد ولزلی حاکم انگلیسی هند، مهدی‌علی‌خان ملقب به بهادر جنگ، نماینده تجاری کمپانی هند شرقی در خلیج فارس، را با هدف برانگیختن دربار قاجار بر ضد زمانشاه به تهران فرستاد. ولزلی در نامه خود به فتح‌علی‌شاه از وی تقاضا کرده بود که:

دولت علیه ایران را با دولت بهیه انگلیس موافقتی باشد که افغانه قصد تسخیر هندوستان نمایند و سپاه ایران شاه آن طایفه را [که زمانشاه باشد] فارغ و آسوده نگذارند که در فکر عزیمت هندوستان درافتند.^۱

مهدی‌علی‌خان برای تحریک هرچه بیشتر دولت ایران بر ضد افغانستان، داستانهایی درباره سرنوشت غم‌انگیز هزاران شیعه افغانی، که از جور زمانشاه به هند گریخته بودند، تعریف کرد و کوشید شاه ایران را به حمایت سیاسی مالی و نظامی از شاهزادگان افغانی مخالف زمانشاه به ویژه محمود و فیروز، متقاعد سازد.^۲ زمانشاه، که از این تحریکات به خوبی آگاهی داشت، در مکاتبات خود با دربار ایران به جای تنش‌زدائی، ضمن تکرار ادعاهای خود نسبت به خراسان، اقدام به تهدید دولت قاجار نمود.^۳

تا قبل از این تاریخ، هر گاه در دربار قاجار سخن از حمله به افغانستان به میان می‌آمد حاج ابراهیم‌خان کلانتر، صدراعظم فتح‌علی‌شاه، به صراحت با آن مخالفت می‌کرد؛ اما این گونه برخوردهای زمانشاه از یک سو و حضور یک سیاست باز کار کشته انگلیسی به نام سر جان مالکوم^۴ در تهران از سوی دیگر باعث شد روند تصمیم‌گیریها به گونه‌ای دیگر رقم بخورد.^۵ مالکوم توانست در سال ۱۲۱۵ ق پیمانی سیاسی - تجاری با ایران به امضا برساند که در آن ایران متعهد شده بود هرگاه پادشاه افغانستان به

۱. عبدالحسین نوایی، *ایران و جهان از قاجاریه تا پایان عهد ناصری*. تهران، هما، ۱۳۶۹. ج ۲، ص ۳۱.

۲. رابرت گرانت واتسون، *تاریخ قاجاریه*. ترجمه عباسقلی آذری. تهران، بی‌نا، ۱۳۴۰. ص ۸۶.

۳. برای اطلاع از متن مکاتبات رد و بدل شده میان زمانشاه و فتح‌علی‌شاه ر.ک: عزیزالدین وکیلی فوفلزایی، *دره‌الزمان فی تاریخ شاهزمان کابل*، مطبوعه دولتی دارالسلطنه کابل، ۱۳۳۷. صص ۱۳۷-۱۴۲.

4. Sir John Malcolm

۵. سیاوش دانش. *حاج ابراهیم‌خان کلانتر*. بی‌جا، آناهیتا، ۱۳۷۱، ص ۱۲۰.

هندوستان حمله کند، پادشاه ایران با «قشونی کوه پیکر» به افغانستان حمله و «آن مملکت را خراب و ویران و... به کلی مضمحل و پریشان» کند.^۱ این قرارداد نخستین سند رسمی دنیاست که در آن از افغانستان به عنوان یک کشور مستقل نام برده شده است.^۲

رفتارهای زمانشاه از یک سو و تحریکات انگلیسیها از سوی دیگر فتحعلی شاه را مصمم به حرکت به سوی خراسان و هرات کرد؛ اما دوراندیشی دو وزیر ایرانی و افغانی — کلانتر و وفادار خان — و تعدیل ادعاهای زمانشاه در مورد خراسان مانع از درگیری ایران و افغانستان شد.^۳ پس از توافق غیررسمی ایران و افغانستان، عملیات تهاجمی زمانشاه به سوی افغانستان آغاز شد. حمایت برخی از حکام سند و پنجاب و سایر حکام محلی هندوستان، از قبیل حاکمان کیگوهر، و دعوت آنها از زمانشاه به جهت «زدودن زنگ کفر از مرآت حال عباد» باعث پیوستن این مناطق به قلمرو زمانشاه شده بود.^۴ پیشروی زمانشاه در شمال هندوستان انگلیسیها را ناگزیر از در پیش گرفتن سیاستی فعالانه تر در ایران کرد. حذف شخصیتی چون حاج ابراهیم خان کلانتر، که مخالف سیاستهای انگلستان مبنی بر حمله ایران به افغانستان بود، و نیز تحریک خانهای محلی افغانستان در زمره سرفصلهای این سیاست جدید بود.

زمانشاه در حمله به هندوستان با مخالفتیهای برخی از گروههای افغانی مواجه بود. زمینداران مقتدر به ویژه خانهای ابدالی، که خواهان نظامی ملوک الطوائفی بودند، با زمانشاه مخالفت می کردند. او در مقابل توطئه خانهای افغان، که زیر علم یک روحانی به نام میا غلام محمد گرد آمده بودند، یازده تن از آنها را در ارگ قندهار اعدام کرد. به رغم این اقدامات، زمانشاه در برابر مخالفان خارجی نتوانست اقدامی کند؛ زیرا به تحریک انگلیسیها، برادرش محمود و فتحعلی شاه خود را برای حمله به هرات آماده می کردند.^۵ همکاری سران و خانهای افغان با محمود، باعث متزلزل شدن موقعیت زمانشاه در داخل

۱. متولی حقیقی، صص ۱۶۶-۱۶۷.

۲. فرهنگ، ص ۱۹۴.

۳. متولی حقیقی، صص ۱۶۷-۱۶۸.

۴. رایزاده دنی چند دیوان. کیگوهرنامه. به اهتمام محمد باقر. لاهور، انتشارات پنجابی ادبی آکادمی، ۱۹۶۵. ص ۲.

۵. غبار، ص ۶۳۴.

افغانستان شد و وی در جریان حرکت به سمت پیشاور برای گردآوری نیرو در قلعه شنوار به دست ملا عاشق شنواری دستگیر و به دستور محمود از دو چشم نابینا شد و، بدین‌گونه، طرح سیاسی و استعماری انگلیس در حفظ منافع خود در هندوستان، با کمک خانهای افغان، دولت ایران و محمود به پیروزی رسید.^۱ بنا به ادعای یک مورخ افغانی، با شکست زمانشاه، پنجاب به رهبری رنجیت سینگ ادعای استقلال کرد و در سالهای بعدی قلعه اتمک، مولتان، کشمیر، دیره غازی، دیره اسماعیل و پیشاور، یکی پس از دیگری، از افغانستان جدا شدند و سرانجام سیاست انگلیسیها افغانستان قدیم را در قالب کوچک و فشرده کنونی درآورد.^۲ به اعتراف یک سیاستمدار انگلیسی نیز، عقب‌نشینی زمانشاه از پشت دروازه‌های هند و سپس اسارت و کور شدن او و به قتل رسیدن وزیرش، وفادارخان، خیال انگلیس را از یک خطر بسیار جدی برای هندوستان آسوده کرد.^۳

با شکست روسیه از ناپلئون و امضای پیمان صلح تیلسیت^۴ در سال ۱۲۲۲ق روسیه و فرانسه دشمنیهای گذشته را به فراموشی سپردند و بر آن شدند که با همکاری یکدیگر از مسیر ایران و افغانستان به متصرفات انگلستان در هندوستان حمله‌ور شوند. پیش آمدن این وضعیت بسیار خطرناک برای انگلیسیها کارگزاران سیاست خارجی این کشور را بر آن داشت تا برای حفظ منافع خود و مقابله با اوضاع نامساعد جدید دیپلماسی بسیار فعالانه‌ای را در ایران و افغانستان در پیش بگیرند. اعزام مجدد سر جان مالکوم و سفرای دیگری چون سر هارد فورد جونز^۵ و امضای عهد نامه مجمل با دولت ایران و اعزام سفیری به نام مونت استوارت الفینستون^۶ به افغانستان برای امضای عهدنامه‌ای با شاه‌شجاع — برادر محمود که توانسته بود موقتاً مقام او را تصاحب کند — در زمره این سیاستهای جدید بود. الفینستون عهدنامه‌ای را با دولت افغانستان امضا کرد که بر اساس

۱. متولی حقیقی، ص ۱۷۰.

۲. غبار، ص ۶۴۵.

۳. سر آرتور هاردینگ. *خاطرات سیاسی سرآرتور هاردینگ*. ترجمه جواد شیخ‌الاسلامی. تهران، آگاه، ۱۳۶۳. ص ۴.

4. Tilsit

5. Sir Hardford Jones.

6. M.E.Elphinstone.

آن انگلیسیها از افغانستان در برابر تهدیدات ایران حمایت می‌کردند. جالب این است که در پیمان امضا شده بین ایران و انگلیس، انگلیسیها از دولت ایران تعهد گرفته بودند که در صورت حمله افغانها به هند، این کشور به افغانستان حمله کند و در مقابل، خود تعهد نموده بودند که در صورت حمله ایران به افغانستان آنها بیطرف بمانند.^۱

یکی دیگر از نقشه‌های انگلستان برای کاستن از خطر افغانستان، ایجاد مناطق حائل در سرهند (هند شمالی) و بین متصرفات خود و قلمرو افغانستان بود. در راستای این سیاست حکام غیرمسلمان سیک در منطقه پنجاب، که اسماً تحت حاکمیت افغانستان قرار داشتند، با حمایت انگلستان و به عنوان یک منطقه حائل در برابر دولت افغانستان قرار گرفتند. انگلیسیها با عقد، پیمانهایی توانستند این حکام را تحت سلطه خود درآورند.^۲ درگیری بین سیکها و افغانها را در زمانهای مختلف می‌توان در چارچوب این سیاست انگلیسیها مورد توجه قرار داد.^۳

بر هم خوردن روابط فرانسه و روسیه و حمله نافرجام ناپلئون به روسیه در سال ۱۲۲۷ ق و، در نهایت، حذف ناپلئون از صحنه سیاست اروپا اگرچه انگلیسیها را از جانب خطری بزرگ آسوده‌خاطر کرد اما شکستهای ایران از روسیه و نزدیک شدن این کشور به مرزهای افغانستان باعث ایجاد یک دوره رقابتهای طولانی بین روسیه و انگلیس در آسیا شد. روسها مصمم بودند خود را به هندوستان و نیز آبهای گرم برسانند و انگلیسیها تلاش می‌کردند تا از طریق نفوذ در سرزمینهای واقع شده بین متصرفات خود با روسیه، مانع از پیشرویهای رقیب گردند. این کشمکش، که بیش از یک قرن دوام داشت، بر سرنوشت کشورهای حایل بین متصرفات دو دولت استعمارگر، از جمله افغانستان، تأثیرات منفی و عمیقی داشت. تلاش انگلیسیها برای سلطه بر افغانستان جنبه‌های متعددی داشت. یکی از این جنبه‌ها، که انگلیسیها سود فراوانی از اجرای آن می‌بردند، پاشیدن تخم تفرقه و نفاق بین گروههای مختلف مردم افغانستان بود. با اینکه پیش از این تفاوت‌های قومی، زبانی و دینی در جامعه افغانستان وجود داشت اما این

۱. محمود، ص ۳.

۲. فرهنگ، ص ۲۲۴.

۳. همان، صص ۲۲۸-۲۲۹.

گروهها هیچ‌گاه از این تفاوتها، و احیاناً اختلافات، بر ضد حاکمیت ملی خود استفاده نکرده بودند اما با اقدامات انگلیسیها تفاوتها مبدل به اختلافات شد، اختلافاتی که بعضاً در راستای لطمه خوردن به منافع ملی افغانستان قلمداد شده است. حکام سدوزایی، که تا این زمان حاکمیت افغانستان را در اختیار داشتند، از پیروان مذهب تشیع در افغانستان به عنوان بزرگ‌ترین گروه مذهبی بعد از اهل سنت دلجویی چندانی نمی‌کردند و بعضاً سخت‌گیریهایی نسبت به آنها روا می‌داشتند. شیعیان افغانستان، به دلیل همین تعصبات مذهبی و سیاستهای ضد شیعی برخی از حکام افغانستان، آمادگی همکاری با آنها را در حفظ حکومت خود نمی‌دیدند. این نکته از دید انگلیسیها پنهان نمانده بود و آنها مصمم بودند در فرصت مناسب از این موضوع به نفع خود استفاده کنند.

همزمان با تحولات جهانی ناشی از حذف ناپلئون، در افغانستان نیز تحولات سیاسی عمده‌ای رخ داد و آن جانشینی حکومت بارک زائی به جای حکومت سدوزائی بود. برادران فتح‌خان وزیر، که از کور شدن و سپس قتل برادر خود به دست کامران میرزا و به دستور محمودشاه ناراضی بودند، زمینه سقوط خاندان سدوزائی و به قدرت رسیدن سردار محمد عظیم‌خان از خانواده خود را فراهم ساختند.^۱ با مرگ محمد عظیم‌خان دوره‌ای از درگیریها بین برادران او برای سلطه بر مناطق افغانستان شروع شد و هر گوشه‌ای از افغانستان به دست یکی از برادران و سرداران افغانی افتاد.^۲ از میان برادران، سرانجام، دوستمحمدخان توانست بعد از یک سلسله درگیریها کابل را تصرف کند. بعد از تصرف کابل عشایر درانی او را به سلطنت افغانستان برگزیدند. دوستمحمدخان، که مدعی قسمتی از متصرفات سیکها در نزدیکی پیشاور بود از انگلیسیها خواهان واگذاری این مناطق به خود شد و تهدید کرد که اگر با این تقاضای او موافقت نشود در روابط خود با روسیه تجدید نظر خواهد کرد.^۳

۱. متولی حقیقی، ص ۶.

۲. ویلهلم دیتل. گذرگاه افغانستان. ترجمه محسن محسنیان. مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۶۵. ص ۳۱.

۳. فرهنگ، صص ۲۲۹-۲۲۸.

سیاست روس و انگلیس در منطقه اکنون به روشنی آشکار بود. روسها می‌خواستند خود را به هندوستان نزدیک کنند و تسلط ایران بر شهرهای هرات و قندهار می‌توانست آنها را در دستیابی به این هدف یاری کند و به همین دلیل مشوق ایران در حمله به هرات و افغانستان بودند. انگلیسیها نیز، در مقابل، می‌خواستند از نزدیک شدن روسها به مرزهای هندوستان، به هر قیمت ممکن، جلوگیری کنند. تضعیف موقعیت ایران در افغانستان و روی کار آوردن یک دولت دست‌نشانده در افغانستان می‌توانست انگلیسیها را در رسیدن به اهداف خود یاری کند.

آنها، به همین دلیل، بر آن شدند تا ضمن حمایت از کامران میرزا — حاکم هرات — یک بار دیگر از شاه شجاع، که مایوسانه در لودهیانه روزگار می‌گذرانید، برای دستیابی به قدرت در افغانستان حمایت کنند.^۱

دوستمحمدخان، که تا سال ۱۲۵۲ق توانسته بود، علاوه بر کابل، حاکمیت خود را در مناطق غزنی، کوهستان، لوگر و جلال‌آباد نیز گسترش دهد، مدعی پیشاور هم شد و برای اینکه بتواند در مقابل پنجابیها و حامیان انگلیسی آنها اعلان جهاد کند از علمای افغانستان خواهان دریافت لقب امیر المومنین برای خود شد. گروهی از علما با این خواسته او موافقت کردند.^۲ او در همین سال از شاه ایران و دولت روسیه نیز خواهان همکاری و حمایت شد. دولت روسیه، که درخواستهای دوستمحمدخان را در جریان سفارت حسینقلی‌خان به پایتخت خود جدی گرفته بود، ستوان یان ویکتورویچ ویتسه‌ویچ^۳ را همراه با سفیر افغانستان به تهران فرستاد تا زیر نظر کنت سیمونویچ^۴ طرح اتحادیه تهران کابل و قندهار را تحت حمایت دولت روسیه عملی کند.^۵ لرد اوکلند^۶، فرمانروای انگلیسی هندوستان که از این اقدامات دیپلماتیک دوستمحمدخان

۱. متولی حقیقی، ص ۲۱۲.

۲. محمدحسن کاکر. *افغان، افغانستان و افغانها و تشکیل دولت در هندوستان، فارس و افغانستان*. پیشاور، اتحادیه نویسندگان افغانستان آزاد (وفا)، ۱۳۶۷. ص ۱۱۱.

3. Y.V.Vitcevitich.

4. Simonivitch

۵. ای. او. سیمونتیچ. *خاطرات وزیر مختار*. ترجمه یحیی آرین‌پور. تهران، پیام، ۱۳۵۳. ص ۱۳.

6. W.Aukland.

آگاه شده بود، الکساندر بارنز^۱ را به نمایندگی از طرف خود و به منظور جلوگیری از اتحاد دوستمحمدخان با ایران و روسیه روانه کابل کرد.^۲ بارنز، علاوه بر این مأموریت داشت تا قرارداد بازرگانی میان انگلستان و افغانستان منعقد نماید و از رودخانه سند و راههای آن منطقه نیز نقشه برداری کند.^۳

دوستمحمدخان، به علت حضور بارنز در کابل و وعده‌های او در مورد واگذاری پیشاور به افغانستان از طریق گفت‌وگو با رنجیت سینگ حکمران لاهور و به رسمیت شناختن حکومتش از سوی انگلستان و همچنین دریافت کمک مالی از انگلستان، ابتدا به ویتکوویچ روی خوشی نشان نداد؛ اما وقتی که متوجه شد لرد اوکلند وعده‌های بارنز را تأیید نکرده است بار دیگر متوجه سفیر روسیه شد و آمادگی خود را برای اتحاد با ایران و روسیه اعلام کرد.^۴ نیروهای ایران نیز با تحریک روسیه و به فرماندهی محمدشاه قاجار به جانب هرات حرکت کردند و پس از تصرف قلعه غوریان، هرات را به محاصره خود در آوردند.^۵ دولت انگلیس برخلاف عهدنامه‌های منعقد خود با دولت ایران و به ویژه پیمان سال ۱۲۲۹ ه.، که پذیرفته بود در جنگ بین ایران و افغانستان بیطرف بماند، راه اقدامات گسترده‌ای را بر ضد ایران در پیش گرفت. حمایت از کامران میرزا حاکم هرات، اعزام الدرد پوتینجر^۶ به هرات، فرستادن مسترلینچ^۷ به قندهار و ترغیب قندهاریان برای دشمنی با ایران و بالاخره اشغال جزیره خارک و تهدید ایران به اعلام جنگ در صورت دست نکشیدن از محاصره هرات در زمره این اقدامات بود که منجر به عقب‌نشینی نیروهای ایران از هرات شد.^۸

1. Alexandre Burnes.

۲. ملا فیض محمد کاتب هزاره، *سراج‌التواریخ*. تهران، انتشارات بلخ، ۱۳۷۲. ج ۱، صص ۱۹۰-۱۹۱.

۳. نوایی، *ایران و جهان*، ج ۲، ص ۳۴۵.

۴. سیمونچ، صص ۱۳-۱۴.

۵. سپهر، صص ۲۶۸-۲۷۰.

6. Eldred Pottinger.

7. Mr.Lynch

۸. علی اصغر شمیم، *ایران در دوره سلطنت قاجار*. تهران، علمی، ۱۳۷۱. صص ۱۴۵-۱۴۶.

انگلیسیها، که از دوستمحمدخان ناامید شده بودند ویلیام مکناتن^۱ را مأمور امضای پیمانی با شاه شجاع کردند. این معاهده در سال ۱۲۵۴ق. در شهر لاهور بین حکومت انگلیسی هند و شاه شجاع و رنجیت سینگ به امضا رسید. شاه شجاع در مقابل همکاری انگلیسیها در دستیابی دوباره اش به قدرت در بند هجدهم این عهد نامه تعهد کرده بود که بدون اجازه دولت انگلستان هیچ گونه رابطه خارجی با سایر کشورها نداشته باشد.^۲ انگلیسیها در سال ۱۲۵۴ق.، با صدور اعلامیه، نخستین جنگ خود را با افغانستان و حاکم آن آغاز کردند.

انگلیسیها در آستانه تجاوز نظامی خود به افغانستان و سپس دوران اشغال در صدد توطئه‌ای برای ایجاد شکاف در صف مبارزان افغانی برآمدند و آن برقراری ارتباط با شیعیان و تطمیع آنها و تحریک آنها بر ضد حکام سنی مذهب بود. لیوتنان^۳ از ماموران انگلیسی حاضر در افغانستان در نامه‌ای به یکی از سران نظامی انگلیس در جنگ افغانستان به او چنین یادآور شد:

شما می‌توانید یک لک روپیه به شیرین خان وعده بدهید که تمام شیعه را علیه شورشیان مسلح کرده و اکنون بهترین موقعی است که می‌توان از شیعه استفاده کرد. به آنها خاطر نشان کن که هرگاه در این موقع سنیها غلبه کنند، محله شیعیان را غارت خواهند کرد. هر قدر ممکن است به آنها وعده کن و به من اطلاع بده و جدیت کنید در میان شورشیان نفاق بیندازید.^۴

البته شیعیان، به رغم همه نامهربانیهایی که از حاکمان سنی مذهب و برخی از علمای متعصب آنها می‌دیدند، حاضر به همکاری با دشمن خارجی بر ضد هموطنان سنی مذهب خود نبودند. به عنوان مثال، قاضی قندهاری از علمای شیعه وحدت طلب و استعمارستیز قندهار، با همه نارساییها و کاستیهایی که حکام افغانی برای شیعیان ایجاد

1. M.V.Mecknaten.

۲. برای آگاهی از متن این قرارداد ر.ک: سید مهدی فرخ، *تاریخ سیاسی افغانستان*. نقد و تصحیح با همکاری کمیسیون فرهنگی حزب وحدت اسلامی. قم، احسانی، ۱۳۷۱. صص ۱۶۷-۱۶۹.

3. Lieutenant.

۴. عبدالحمید ناصری داودی. *زمینه و پیشینه جنبش اصلاحی در افغانستان*. قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۷۸. ص ۸۳.

کرده بودند برای حفظ دین و نجات مملکت و خنثی کردن دسیسه‌های نفاق، شیعیان را به همکاری، وحدت و همدلی با مبارزان سنی‌مذهب افغانستان به منظور طرد استعمارگران دعوت کرد.^۱ این‌گونه برخوردها باعث شد که انگلیسیها دیگر بر روی همکاری شیعیان افغانستان حساب باز نکنند.

انگلیسیها در جریان حمله نظامی خود به افغانستان برای حمایت از شاه‌شجاع حاکم دست‌نشانده خود پادگانهایی در جیرسک کلات قیلزایی جلال‌آباد غزنی و چاریکار تأسیس کردند. بعد از پیروزیهای اولیه انگلیسیها در افغانستان شاه‌شجاع نیز وارد قندهار شد و خود را پادشاه افغانستان نامید. دوست‌محمدخان نیز پس از شکست از نیروهای انگلیسی و شاه‌شجاع به بخارا گریخت. در سالهای ۵۶-۱۲۴۰ ه. قسمت اعظم مناطق هندوستان به تصرف انگلیسیها در آمد و یک سال بعد آنها با دولت کابل قراردادی منعقد کردند که بر اساس آن اجازه مانور نظامی در افغانستان را یافتند. در این سال، تعداد نظامیان انگلیس در افغانستان بالغ بر ۵۰/۰۰۰ نفر بود.^۲ دوست‌محمدخان اگرچه پس از تجدید قوا و دریافت کمک توانست دوباره به افغانستان برگردد و نیروهای انگلیسی را در پروان شکست دهد؛ اما وی در تصمیمی عجیب خود را به نیروهای انگلیسی تسلیم کرد و سپس به هندوستان تبعید شد.^۳ در سالهای ۷۵-۱۲۴۱ ه. شورشهای عمومی بر ضد انگلیسیها همه جای افغانستان را فرا گرفت. ارتش ۱۶۰۰۰ نفری انگلیس در کابل، که برای پیوستن به نیروی انگلیسی در جلال‌آباد به سمت این شهر حرکت کرده بود، مورد هجوم مبارزان افغانی قرار گرفت و تمامی آنها به جز یک نفر پزشک کشته شدند. این اقدام باعث شد انگلستان نیروهای بیشتری به افغانستان اعزام کند؛ اما افغانها در یک قیام عمومی به رهبری غازی‌محمد اکبرخان، پسر دوست‌محمدخان بعد از قتل الکساندر بارنز و سر ویلیام مکناتن و شاه‌شجاع، کار را بر انگلیسیها سخت نمودند.^۴

۱. همان، ص ۸۳.

۲. علیرضا علی‌آبادی. *افغانستان*. تهران، وزارت امور خارجه، ۱۳۷۲. ص ۱۳۲.

۳. بصیر احمد دولت‌آبادی. *شناسنامه افغانستان*. قم، مؤلف، ۱۳۷۱. ص ۲۱۴.

۴. دیتل، ص ۳۱.

انگلیسیها در جریان عقب‌نشینی از قندهار، به منظور رفع خطر از خود، دست به اقدام فتنه‌آمیزی زدند. یکی از عمال آنها پسر بچه‌ای حنفی‌مذهب را در منزل سید محمد نور شاه جهان، که یکی از رهبران شیعیان قندهار بود در زیر گاه انداخت تا اهل سنت را از جنگ با انگلیس منحرف و بر ضد شیعیان بشورانند.^۱ ریاضی هروی نیز در خصوص این فتنه‌انگیزی انگلیسیها نوشته است که :

انگلیسیها هنگام عقب‌نشینی و فرار از افغانستان به سوی هند از مسیر قندهار به اغوای طوایف اهل سنت و شیعیان پرداختند و نزاع سختی روی داد و طرفین جنگ و جدال زیاد با هم نمودند و قتل و غارت فراوانی شد. این فتنه را انگلیسیها برای آن برپا کردند که مجاهدان به خود مشغول شوند و اردوی انگلیس از آن نواحی به طرف قندهار بلاممانعت عبور کنند.»

انگلیسیها بعد از چهار سال اشغال افغانستان مجبور به ترک آن کشور شدند. اما قبل از رفتن پادشاهی افغانستان را به دوست محمد خان سپردند. دوست محمد خان، که در این دوره جدید روابط خود را با انگلیسیها حسنه کرده بود، قصد داشت قلمرو حکومت خود را از پیشاور تا آمودریا و از بدخشان تا هرات و قندهار گسترش دهد.^۲ تلاش دوست محمد خان برای تصرف هرات عکس‌العمل محمد یوسف میرزا حاکم هرات را، که دست‌نشانده ایران بود برانگیخت و با تقاضای او نیروهای ایرانی هرات را تصرف کردند. تصرف هرات توسط نیروهای ایران در سالهای ۷۵-۱۲۷۳ ه. منجر به دخالت انگلیسیها در جنوب ایران و سرانجام امضای عهدنامه پاریس شد. عهدنامه پاریس به همان میزان که از نفوذ ایران در افغانستان کاست، به نفوذ انگلستان در افغانستان افزود. در دوران سلطنت دوست محمد خان، انگلیسیها به این نتیجه رسیده بودند که وجود یک دولت نسبتاً قوی در افغانستان، که سرسپرده سیاستهای انگلیس باشد، می‌تواند برای حفاظت از متصرفات انگلیس در هند بسیار سودمند باشد. به همین دلیل انگلیسیها از دولت دوست محمد خان سخت حمایت می‌کردند. معاهدات سالهای ۵۱ و ۵۷ انگلستان با حکومت دوست محمد خان مؤید این ادعاست.^۳ در این دوره سیاست نفاق‌افکنی بین اقوام

۱. نجیب مایل هروی. تاریخ و زبان در افغانستان. تهران، بنیاد موقوفات افشار. ۱۳۶۲. صص ۵۷-۵۸.

۲. متولی حقیقی، ص ۲۲۶.

۳. فرهنگ، صص ۲۹۰-۳۰۱.

مختلف افغانستان همچنان در دستور کار سیاستمداران انگلیسی بود. دوستمحمدخان نیز تا حد زیادی به اجرای این سیاست کمک کرد. او برای کاستن از قدرت نفوذ شیعیان افغانستان مصمم به انجام دادن برخی از اقدامات شد. متفرق ساختن شیعیان کابل و ایجاد درگیری بین قزلباشان و شیعیان هزاره از جمله این اقدامات بود.^۱

دوستمحمدخان سرانجام در سال ۱۲۷۹ هـ. درگذشت. بعد از مرگ دوستمحمدخان و پس از یک دوره جنگهای پراکنده جانشینی، سرانجام، شیرعلی فرزند سوم او به امارت افغانستان رسید. امیرشیرعلی خان که نقش انگلیسیها را در دوره حکومت پدر به روشنی درک کرده بود، برای تأیید حکومت خود دست نیاز به سوی انگلیسیها دراز کرد.^۲ وی در سال ۱۲۸۵ هـ. به ملاقات لرد مایو^۳ نایب‌السلطنه هند رفت. در همین زمان بود که سید جمال‌الدین اسدآبادی معروف به افغانی، از چهره‌های ضد انگلیسی جهان اسلام، در افغانستان ظاهر شد و به دربار شیرعلی خان راه یافت. برخی اصلاحات انجام شده به دست شیرعلی خان را ناشی از تأثیر افکار سید جمال‌الدین بر او دانسته‌اند. اما مسلماً این اصلاحات با توصیه‌های سید جمال، که به مسائل کلی‌تر جهان اسلام مثل اتحاد مسلمانان جهان، بیداری مردم و مبارزه با استعمار انگلستان توجه داشت، منطبق نبود.^۴

روسها در طی پیشرویهای خود در آسیای مرکزی در سالهای ۸۱-۱۲۶۵ هـ. بر تاشکند دست یافتند و متعاقب آن امیر بخارا را مغلوب و تحت‌الحمایه خود ساختند و دو سال بعد از آن یک واحد اداری به نام ترکستان با هدف گسترش قلمرو خود به وجود آوردند. این پیشرویهها نگرانی شدید انگلیسیها را در پی داشت. در این راستا، دولت انگلستان در سال ۱۲۸۵ هـ. انجام داد، و در نتیجه، آن دو دولت استعماری موافقت کردند که افغانستان به عنوان یک منطقه بیطرف در بین متصرفات دو کشور وجود داشته باشد. این توافق توانست جلو پیشروی روسها را در افغانستان بگیرد؛ اما، از سوی دیگر، انگلیسیها حدود مرزهای شمالی افغانستان را با توجه به نظریات روسها تعیین

۱. ناصری داودی، ص ۵.

۲. فرهنگ، ص ۳.

3. Lord Mayou

۴. فرهنگ، ص ۳۲۸.

کردند و، در واقع، مرزهای شمالی افغانستان با روسیه نه از طریق مذاکرات دو کشور بلکه در لندن مشخص شد.^۱

در دوره حاکمیت شیرعلی خان و در عهدنامه‌هایی که او با دولت انگلستان بسته بود، شرط قرار داشتن روابط خارجی افغانستان زیر نظر انگلستان همچنان وجود داشت.^۲ تخطی دولت شیرعلی از این تعهد و مذاکرات افغانستان با روسیه بدون توجه به نظر انگلیسیها، زمینه مخالفت انگلیسیها با دولت شیرعلی را فراهم ساخت. شیرعلی، با اتکای به روسها، از زیر بار تعهدات نسبت به انگلستان شانه خالی کرد و همین امر موجب شروع جنگ دوم انگلیس با افغانستان در سال ۱۲۹۵/۱۸۷۸ ه. شد. در اولین مرحله چون مقابله جدی‌ای از طرف اردوی نظامی شیر علی صورت نگرفت و تقاضای کمک او از روسیه نیز بی‌پاسخ ماند نیروهای انگلیسی توانستند، به‌رغم برخی از مقاومت‌های محلی، افغانستان را اشغال و کابل را محاصره نمایند. مرگ ناگهانی شیرعلی در سال ۱۲۹۶/۱۸۷۹ ه. باعث شد تا جانشین او، یعقوب‌خان، مذاکره را با انگلیسیها آغاز کند. مذاکرات منجر به امضای عهدنامه گندمک شد که مطابق آن انگلیسیها، ضمن تحمیل سفارت خود در کابل و تسلط بر سیاست خارجی افغانستان، کنترل گردنه‌های خیبر، مشینی، سیبی، پیشین و کرم را در دست گرفتند و در مناطق سرحدی افغانستان با روسیه نیز مأموریتی گماشتند تا مراقب اقدامات روسیه باشند. به دست آوردن امتیازاتی از قبیل احداث خط تلگراف از دیگر امتیازاتی بود که انگلیسیها مطابق عهدنامه گندمک به دست آوردند.^۳ همچنین مطابق یکی از بندهای این عهدنامه قسمتی از اراضی افغانستان به هند ملحق شد.^۴ بعد از امضای این عهدنامه کوگنری^۵ به عنوان نماینده انگلستان در کابل معرفی شد و به دنبال آن نیروهای انگلیسی از کابل عقب نشستند؛ اما مردم کابل در یک قیام عمومی کوگنری و همراهانش را کشتند. پس از این حادثه

۱. همان، صص ۳۲۹-۳۲۹.

۲. همان، صص ۳۲۷.

۳. پیوکارلوترنزیو. *رقابت روس و انگلیس در ایران و افغانستان*. ترجمه عباس آذرین. تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۹. ص ۹۷.

۴. برای آگاهی از متن این عهدنامه ر.ک: غبار، *افغانستان در مسیر تاریخ*، ج ۲، صص ۶۱۰-۶۱۱.

5. Sir Louis Cavagnari.

انگلیسیها مجدداً به فرماندهی سرفردریک رابرتس^۱ به کابل حمله نموده و یعقوب‌خان را، به‌رغم عذرخواهی‌اش، از سلطنت افغانستان برکنار و به هندوستان تبعید کردند.^۲ آنها برای حاکمیت بهتر بر افغانستان، این کشور را به سه واحد مستقل کابل، قندهار و هرات تقسیم کردند و اداره آنها را به سرداران معروف به «کمناری‌زایی» و «لاتی» واگذاشتند.^۳ قیام مردم افغانستان و از آن میان قیامی به رهبری محمد ایوب‌خان، پسر دیگر شیرعلی‌خان، در سال ۱۲۹۸ ه. ق باعث شکست انگلیسیها شد. در این درگیری یک تیپ از ارتش آنها در قندهار به طور کامل نابود گردید.^۴ انگلیسیها که وضعیت خود را بسیار بحرانی می‌دیدند مذاکرات محرمانه‌ای را با عبدالرحمن، برادرزاده شیرعلی‌خان، که در سمرقند بود، آغاز کردند. عبدالرحمن در این مذاکرات پذیرفت که قندهار از حکومت کابل مجزا باشد و موضوع هرات نیز به وسیله وزارت خارجه بریتانیا حل شود. رابطه انگلستان و افغانستان نیز بر پایه پیمان گندمگ استوار گردید.^۵

بعد از این توافق، عبدالرحمن که از طرف انگلستان حمایت می‌شد به افغانستان حمله کرد و نیروهای ایوب‌خان را شکست داد و خود به مقام امارت افغانستان رسید.^۶ با سلطه عبدالرحمن بر افغانستان و بنیانگذاری حکومتی نیرومند و خود کامه و موافق با سیاست انگلیسیها، دوره جدیدی در تاریخ افغانستان آغاز شد. حضور عبدالرحمن‌خان در صحنه قدرت افغانستان و تأسیس حکومتی مرکزی، قدرتمند، همراه با دیکتاتوری با سیاستهای حکومت انگلیسی هند همخوانی داشت.

انگلیسیها، با توجه به رسیدن قلمرو روسیه به آمودریا، تمایل داشتند، در حد فاصل متصرفات روسیه و هندوستان، دولتی نیرومند و در عین حال دست‌نشانده به وجود آید. عبدالرحمن، بدون توجه به مخالفتها و جنگهای مردم افغانستان با انگلیسیها، حاضر شد

۱. فیروز کاظم‌زاده. *روس و انگلیس در ایران*. ترجمه منوچهر امیری. تهران، انقلاب اسلامی، ۱۳۷۱. ص ۶۲.

2. Sir Fredrick Roberts.

۳. غبار، ص ۹۹۱.

۴. سید مهدی فرخ. *کرسی‌نشینان کابل*. به کوشش محمد آصف فکرت تهران، مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۰. ص ۱۱.

۵. احمد توکلی، *روابط سیاسی ایران و افغانستان*. تهران: چاپخانه مهر، ۱۳۲۷. ص ۲۶.

۶. عبدالعظیم ولیان. *افغانستان*. تهران، زوار، ۱۳۴۰. ص ۱۷.

در قبال دریافت کمکهای مالی و نظامی از انگلستان برای سرکوبی مخالفان داخلی خود، تنظیم سیاست خارجی افغانستان را در اختیار این کشور بگذارد. روشن نگه داشتن آتش اختلاف بین ایران و افغانستان و حتی دامن زدن به اختلافات ناشی از مذهب و زبان بین مردم افغانستان یکی از اصول سیاست خارجی انگلیس در افغانستان بود که عبدالرحمن مجبور به پذیرش آن شده بود.^۱ انگلیسیها در طی دوران حضور نظامی خود در افغانستان به خوبی فهمیده بودند که فعالیتهای سیاسی و تخریبی آنها در این کشور به مراتب مؤثرتر از فعالیتهای نظامی آنهاست و بهتر نتیجه می‌دهد. دوره عبدالرحمن، دوره اوج این نوع فعالیتهای بود.^۲ یکی از مهم‌ترین نموده‌های این سیاست ایجاد تفرقه بین پشتونها و تاجیکان بود. عبدالرحمن در سیاست داخلی خود بدعت خطرناکی را بنیاد نهاد و آن تاکید بر عنصر جمعیتی پشتون و نادیده انگاشتن حقوق سیاسی و اجتماعی دیگر گروههای قومی و زبانی افغانستان بود. در پیش گرفتن این سیاست، که در روزگاران بعدی نیز مورد توجه برخی از حاکمان افغانستان قرار گرفت، دو گروه بزرگ جمعیتی افغانستان را که اتفاقاً دارای ریشه نژادی و زبانی مشترک نیز بودند، یعنی پشتونها و تاجیکان، را در برابر هم قرار داد. عبدالرحمن در تداوم سیاست پشتون‌گرایی، که با تشویق انگلیسیها همراه بود، مصمم به سرکوب قومیت‌های غیرپشتون افغانستان شد. وی ابتدا مخالفت‌های مناطق ترک‌نشین افغانستان را در هم کوبید و سپس به سراغ هزاره‌ها رفت. هزاره‌ها فارسی‌زبان و اکثریت قریب به اتفاق آنها شیعه‌مذهب بودند. البته تحریکات برخی از علمای متعصب اهل سنت بر ضد هزاره‌های شیعه نیز در این تصمیم‌گیریه‌ها مؤثر بود.^۳

عبدالرحمن، به‌رغم اطاعت امرای هزاره از او، در سال ۱۳۰۸/۱۸۹۰ ه. به منطقه هزاره‌جات حمله کرد و این منطقه را با آتش خشم خود سوزانید. اگرچه قیام عمومی منطقه هزارستان در فاصله سالهای ۱۳۰۹/۱۸۹۱ تا ۱۳۱۱/۱۸۹۳ ه. مشکلاتی را برای او به وجود آورد؛ اما حمایت کامل انگلیسیها از او باعث کامیابی‌اش در سرکوب این قیامها

۱. متولی حقیقی، ص ۲۹۸.

۲. غبار، ص ۱۰۰۷.

۳. دولت‌آبادی، صص ۲۲۷-۲۳۰.

و در نتیجه قتل عام هزاره‌ها شد. وی با شکست دادن هزاره‌ها بازارهای برده‌فروشی کابل و ورارود را از زنان و دختران هزاره پر کرد. این گونه اقدامات باعث شد تا بسیاری از هزاره‌های جاغوری و ارزگان و سایر نقاط، که عرصه را از هر جهت بر خود تنگ می‌دیدند، جلای وطن کرده با همسر و فرزندان به سوی مشهد در ایران و کویته در بلوچستان مهاجرت کنند.^۱ سختگیری عبدالرحمن به سادات کابل و شیعیان و حتی سادات سنی هرات نیز سرایت یافت.^۲

برخی‌ها توطئه تکفیر شیعیان از طرف عبدالرحمن را به انگلیسیها نسبت داده‌اند.^۳ عبدالرحمن در مخالفت با سیاستهای خود با حدود چهل قیام مردمی در افغانستان مواجه شد که همه این قیامها را با حمایت انگلیسیها بی‌رحمانه درهم شکست. وی، با تشکیل ارتشی نیرومند، امنیتی نسبی در افغانستان ایجاد کرد و به همین دلیل گروهی از مورخان افغانی او و کارهایش را مورد ستایش قرار داده‌اند و کوشیده‌اند وابستگیهای او را به سیاستهای انگلستان کم‌رنگ جلوه دهند.^۴

عبدالرحمن خان قندهار و هرات را با کمک انگلیسیها ضمیمه کابل کرد و تمام سران مقتدر ایلات افغانستان را، که با تشکیل یک حکومت مرکزی نیرومند مخالف بودند، از بین برد. وی سرانجام در سال ۱۳۱۹/۱۹۰۱ ه. بعد از بیست سال پادشاهی درگذشت^۵ و پسرش حبیب‌الله خان به جای او بر تخت پادشاهی افغانستان تکیه زد. حبیب‌الله نیز، همچون پدر، به سلطه انگلیسیها بر سیاست خارجی افغانستان روی خوش نشان داد. او، در راستای حفظ روابط حسنه با انگلستان، در سال ۱۳۲۳/۱۹۰۵ ه. عهدنامه نوروز معروف به عهدنامه خال را با انگلیسیها امضا کرد و دو سال بعد نیز مسافرتی به هند

۱. برای آگاهی بیشتر از مهاجرت‌های اجباری هزاره‌ها در عهد عبدالرحمن خان ر.ک: حسینعلی یزدانی. (حاج کاظم).

پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها. قم، احسانی، ۱۳۷۳.

۲. متولی حقیقی، ص ۳۱۱.

۳. ناصری داودی، ص ۱۱۰.

۴. محمدحسن کاکر مؤلف کتاب *افغان افغانستان و افغان و تشکیل دولت در هندوستان و فارس و افغانستان* در زمره این مورخان است.

۵. متولی حقیقی، ص ۳۱۳.

نمود.^۱ بعد از قتل حبیب‌الله خان، فرزندش امان‌الله که مورد حمایت آزادی خواهان افغانی بود قدرت را در افغانستان به دست گرفت. امان‌الله خان در همان آغاز سلطنتش پیمان ۱۳۲۳/۱۹۰۵ ه. افغانستان و انگلیس را ملغی اعلام کرد. این گونه اقدامات ضد انگلیسی او باعث لشکرکشی سوم انگلستان به افغانستان شد. بعد از مدتی که از شروع این جنگ می‌گذشت، سرانجام، امان‌الله خان غازی حاضر به مذاکره با انگلیسیها شد و بعد پیمان صلح راولپندی در سال ۱۳۳۸/۱۹۱۹ ه. بین دو طرف به امضا رسید. بر طبق این پیمان، انگلیسیها استقلال افغانستان را به رسمیت شناختند.^۲ بدین گونه، امان‌الله خان کشورش را از حوزه نفوذ انگلستان خارج کرد. وی این پیروزی را مدیون تحولات سیاسی جامعه هندوستان بود. مردم هندوستان، بعد از چهارصد سال که از حضور انگلیسیها در کشورشان می‌گذشت، مبارزه با استعمار را شدت بخشیده بودند. فشار این درگیری تا آن اندازه بود که دولت انگلستان تمام توانش را صرف فرونشاندن شورشهای هندیان استقلال طلب می‌کرد. بنابراین، آنها توانایی کافی برای مقابله با افغانیان را نیافتند. موقعیت جهانی به وجود آمده برای انگلیس پس از جنگ جهانی اول و به خصوص وقوع انقلاب بلشویکی ۱۳۳۶/۱۹۱۷ ه. روسیه آن دولت را واداشت که در مورد افغانستان به جای رویارویی نظامی، در صدد یافتن راههای دیپلماتیک باشند. آنها پس از یکصد سال حضور نظامی متناوب در افغانستان بر آن شدند تا یک بار دیگر سیاست تدافعی را جایگزین سیاست تهاجمی کنند. تلاش رهبران روسیه برای صدور انقلاب کمونیستی و اقدام افغانستان، به عنوان نخستین کشوری که دولت سوسیالیستی شوروی را به رسمیت شناخت^۳، نیز از دیگر عواملی بود که باعث شد انگلستان سیاست خشن خود را در افغانستان تعدیل کند. در زمان امان‌الله خان دولت افغانستان مانند روزگار زمانشاه در برابر عملکرد انگلستان حالت تهاجمی به خود گرفت. امان‌الله خان، در سفرهای متعدد خارجی‌اش به کشورهای اسلامی، آنها را به اتحاد اسلامی بر ضد

۱. فرهنگ، صص ۴۴۵-۴۴۶.

۲. حسن انوشه، *دانش‌نامه ادب فارسی* (ادب فارسی در افغانستان). تهران، مؤسسه فرهنگی و انتشاراتی دانشنامه،

۱۳۷۵. ج ۳، صص ۱۱۴-۱۱۶.

۳. علی‌آبادی، ص ۱۴۴.

استعمارگران انگلیسی دعوت می‌کرد. وی در همین راستا از جنبش خلافت، که در هندوستان بر ضد انگلیسیها، به وجود آمده بود، حمایت کرد. وی در مساجد مختلف مثل مسجد جامع بمبئی ضمن ایستادن به عنوان امامت نماز و ایراد خطبه، مسلمانان را به وحدت و مبارزه با دشمنان و سیاست تفرقه افکنانه انگلیسیها فرا می‌خواند.^۱ وی تلاش می‌کرد تا موازنه‌ای بین سیاست روس و انگلیس در افغانستان ایجاد کند. انگلیسیها، به‌رغم اقدامات ضد انگلیسی امان‌الله، برای اینکه بلشویکها نتوانند از طریق توسعه و صدور انقلاب خود به افغانستان و سپس هندوستان نفوذ کنند، سیاست مدارا با افغانستان را در پیش گرفتند و از امان‌الله‌خان در راستای دستیابی به برخی از اهدافش حمایت کردند. اصلاحات داخلی امان‌الله‌خان، به خصوص پس از بازگشتش از سفر اروپا، او را با جامعه سنتی افغانستان و سنت‌گرایان افغانی رویارو ساخت. این رویارویی منجر به سقوط حکومت او و پیدایی حکومت حبیب‌الله کلکانی مشهور به بچه سقا شد. برخی از اسناد دولت انگلستان نشان می‌دهد که انگلیسیها در روند این تحولات مؤثر بودند. ادعا شده که دو نفر از رجال دولت امان‌الله‌خان، یعنی غلام صدیق خان کفیل وزارت خارجه و فیض محمدخان وزیرمعارف، به دستور انگلیسیها دولت امان‌الله‌خان را به سقوط کشاندند.^۲ به نظر می‌رسد انگلیسیها برای زمامداری افغانستان پس از امان‌الله‌خان نظر مشخصی داشتند. حکومت بچه سقا در نظر آنها به مثابه وسیله‌ای برای پر کردن خلأ سیاسی افغانستان در مرحله انتقالی بود. فرد مورد نظر و حمایت آنها کسی جز محمد نادرخان، یکی از کارگزاران دولت امانی، نبود. نادرخان با حمایت انگلیسیها توانست بر بچه سقا فائق آید و با عنوان نادرشاه بر تخت سلطنت افغانستان تکیه بزند. او بار دیگر دست انگلیسیها را در سیاست خارجی افغانستان باز گذاشت. نوشته‌اند وی، در مدت چهار سال سلطنت خود، بسیاری از مخالفان آزادیخواه را از روی فهرست سیاهی که از سفارت انگلستان می‌گرفت به قتل می‌رساند^۳ وی، سرانجام، در سال ۱۳۱۲/۱۹۳۳خ. به دست مخالفان خود کشته شد و جای خود را به پسرش

۱. متولی حقیقی، ص ۳۲۶.

۲. فرخ، ص ۴۸۳.

۳. متولی حقیقی، ص ۳۳۲.

ظاهرشاه داد. در دوره ظاهرشاه، و به خصوص پس از استقلال هندوستان، افغانستان ارزش استراتژیک خود را برای انگلستان تا حد زیادی از دست داد. از سوی دیگر، ظهور دو ابرقدرت شوروی و آمریکا، پس از جنگ جهانی دوم، انگلستان را تبدیل به یک قدرت درجه دوم کرد. پس از جنگ جهانی دوم، افغانستان تبدیل به صحنه رقابت دو دولت استعماری شوروی و آمریکا گردید، رقابتی که در کامل کردن زمینه‌های عقب‌ماندگی افغانستان مکمل سیاستهای استعماری انگلستان بود.